



اصلاح چند اشتباه در ترجمه احوال

طالب آملی

مقدمه

مازندران و گیلان در تاریخ ایران پیش از اسلام و بعد از اسلام همواره وضع و موقعیت ممتازی داشت و کبان اجتماعی خود را درون تشکیلات پهناور ایران به صورت پارزی از دسترس عوامل اضمحلال و انحلال حفظ میکرد تا آنکه چهارصد سال پیش از این در داخل وجود هم آهنگ و هم رنگ دولت صفوی منحل گردید و به صورت ولایتهای دارالمرز درآمد. در صورتیکه آماری از اسامی امارتهای محلی و حکومتهای خانوادگی و بومی در نواحی مختلف ایران برداشته شود نصیب مازندران و گیلان از سایر ایالاتها و ولاینها بیشتر خواهد بود و آنچه از آثار اختلاف لهجه و اشعار محلی و سایر نکات معرف ماهیت دیرینه این دو محل برجا مانده بیش از هر ایالت و ولایت دیگری جلب نظر میکند.

چنانکه تازه ترین کتیبه های زبان پهلوی بعد از اسلام را بر یکی از بناهای این مرز و بوم هنوز میتوان مشاهده کرد و آثار تقویم و تاریخ قدیم ایرانی را در حساب وقت شناسی محلی مازندران معمول و متداول یافت و این دورا باید نمونه ای از شواهد نگهداری سنتهای باستانی مردم منطقه دانست. از موضوعاتی که میتوان به عنوان مثال شاهد آورد سهم این ناحیه در ادبیات زبان فارسی است.

آذربایجان در قبول و اقتباس و استعمال زبان فارسی دری که ره آورد خراسان و ماوراء النهر بوده بر همه ایالات دیگر ایران سبقت زمانی و تقدم ادبی یافته، و دو بیست سال زودتر از فارس و کرمان و یکصد سال زودتر از اصفهان و ری و همدان، سخنوران بنامی به ادبیات زبان

• آقای استاد محیط طباطبائی. از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور

فارسی تقدیم کرده است که چند تن از آنها در ردیف بزرگترین شعرای پارسبگویی قدیم و جدید به شمار آمده‌اند. در صورتیکه مازندران و گیلان با وجودیکه از راه گران به قلمرو رواج اولیه زبان فارسی نزدیکتر از آذربایجان بلکه سیستان و کرمان هم بوده در تاریخ شعر فارسی چنین سهمی را نیافته و پیش از آنکه این سرزمین آبادان و پربرکت به حکومت واحد ایران عصر صفوی ملحق گردد و غالب امتیازات و خصوصیات محلی قدیمی خود را از دست بدهد و با آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و خراسان هم‌رنگ و همانند گردد، از داشتن شاعری در مقام اول و دوم بی‌نصیب مانده بود.

عجب است که مهیار دیلمی شاعر نو مسلمان این سرزمین که در رکاب سلاطین آل‌بویه از مازندران به بغداد رفت، زبان عربی را نیکو آموخت و بدان زبان شعر بلند سرود و از شعرای درجه اول تازیگویی صدۀ چهارم و پنجم هجری محسوب گردید و امروز دیوانی در چند جلد بزرگ از سخن او در مصر انتشار یافته و زینت کتابخانه‌های عمومی و خصوصی شده است، در صورتیکه از مظفر شاعر معاصر شاه غازی مثلاً جز همین یک بیت که :

جنت عدن است گوئی کشور مازندران در حریم حرمت اصفهید اصفهیدان
شعر دیگری به یاد نداریم.^۱

محمد صوفی و طالب

تنها در دورۀ گسترش حکومت صفویه بر طبرستان و گیلان و الحاق اداره آن سرزمین به حکومت مرکزی بوده که ظهور محمد صوفی جبکه رودی و محمد طالبی آملی این نقصان تاریخ ادبیات مازندران را جبران میکنند. در مقایسه شعر این دو محمد مازندرانی از حیث چند و چون بارعایت همه جوانب حقاً طالباً در مقام اول قرار میگیرد و با وجودیکه فضایل و کمالات دیگر محمد صوفی به او امتیازاتی میبخشد اما از بابت شعر و خط نستعلیق باید محمد طالبی را بزرگترین شاعر خطاط مازندران شناخت که در طی هزار سال دولت شعر فارسی دیگری در آن ناحیه به شهرت او نرسیده و دامنه نام آوری و حسن قبول او از آمل گرفته تا مرو و دهلی و آگره کشیده شده است.

پختگی طبع طالب در آغاز عمر

محمد طالب وقتی در هفتاد و هفت سالگی به کمال عمر خود نرسیده و چندان سالخورده نبود و هنوز در خور هرگونه ترقی و تکامل بود، با وجود این اکنون بیست و اندی هزار بیت غزل و قصیده و رباعی و قطعه از او در دیوانهای خطی متعدد باقی مانده که تاکنون دوبار در هفتاد و ایران

آنرا به چاپ رسانیده‌اند.

چیزی که دربارهٔ قدرت طبع شعر او فوق‌العاده قابل توجه است پختگی و چیره دستی او در شعر فارسی از آغاز جوانی بوده است که نظیر آنرا در کمتر شاعر متقدم و متأخر میتوان سراغ گرفت.

در تذکرها و دیوانهای موجود شعرا غالباً اشعاری منسوب به دوران جوانی آنان مینگریم که از حیث سبک و سیاق همسنگ سایر گفته‌های ایشان در روزگار کهولت و پیری است. اما صورت اصلی این گفته‌ها را که شاعر به روزگار سرودن آنها در دفتر و مدرکی ثبت کرده باشد در دست نداریم بلکه برعکس تصور معهود، اصلاحات و قلمخوردگیهای تازه‌ای را در روایات تازه‌تر آنها حتی به قلم خود شاعر میبینیم، مانند دیوانهای صائب که به خط دست او مزین و ممتاز است و ما را بر تصرفات مکرر در صورت شعر واقف میسازد. اما از شعر طالب نمونه‌هایی در دست است مربوط به پیش از مهاجرت او از مازندران به خارج که در دفتری به خط خودش یا دیگری ثبت شده و از حیث انسجام با آنچه در نسخه‌های خطی و چاپی از آن دیده میشود چندان اختلاف کیفیتی ندارد.

مقایسه اشعار طالب در روایات قدیم و جدید

این رباعی طالب که در آستانهٔ عزیمت از خراسان به هند سروده و به خط میرابوالقاسم ترشیزی حاکم و مستوفی مازندران عهد شاه عباس، در شهر مشهد ضمن مجموعه حدیقه فیض او نوشته شده، بر همان منوالی است که در همهٔ متون خطی و چاپی دیوان او دیده میشود:

طالب گل این چمن به ایران بگذار
بگذار که میشوی پشیمان بگذار
هندو نبرد به تحفه کس جانب هند
بخت سیه خویش به ایران بگذار

سلطان شعرا محمد طالب

این قطعه که در صفحه ۱۴۶ از دیوان طالب چاپ تهران زیر عنوان «قطعه» وارد است در همان حدیقه فیض به این ترتیب و به خط حاکم مذکور دیده میشود:

«سلطان شعرا»^۲ محمد طالب سلمه الله تعالی شانه

بر آستان تو وقف است بوسه‌های جبین
نفاذ حکم تو را عقل کل کند تمکین
که گاه مهر زدنها ترا زدت^۴ به نگین

خدا یگانا! آنی که شخص دولت را
تو آن سپهر جنابی^۲ که در ولایت فیض
زمانه مردمک چشم خویش حل سازد

به دور حلم^۵ تو بسی انتقام آسایند
 به يك شگفتگیت ای بسا که نقل کنند
 سخن شناسارمزی شکفته طالب را
 زمانی ار به لب دیده دیرتر بوسید
 در این رهش پی تعذیر جرم این تأخیر
 نشان نعل سمنند تو را ز روی قیاس
 عنان کشید که آن نقشهای دلکش را
 که چون جبینش از این فخر برفلك ساید
 به خاک پای تو کین بود وجه تأخیرش
 ادب گواست که این عذر اگر ندادی روی
 کنون سزد که بدین فکر تازه غوطه دهیش
 همیشه نسا متفرق بود بنات النعش

سموم و شعله در آغوش لاله و نسرین
 ز طرف جبهه و ابروز زلف و کاکل و چین
 اگر اشاره بود سر کند حجاب آگین^۶
 رکاب عزم تو آن آستان خانه زین
 برون زد از لب اندیشه عذر کی نمکین
 به هیچ دیده نیارست^۷ دید خاك نشین
 به جذب ناصبه حاصل کند ز سطح زمین
 هلال زاری گردد فراز عرش برین
 و گر تو آینه‌ای در ضمیر خویش بین
 به حشر هم خوی خجالت چکیدیش ز جبین
 کلاه گوشه اندیشه در گل تحسین
 تو را عناصر اقبال جمع چون پروین

چنانکه سیاق مطلب در این قطعه مینماید و خطاب (شعر شناسا) قرینه به دست میدهد
 مخاطب این قطعه همان میرابوالقاسم ترشیزی جامع حدیقه فیض است که هنگام توقف متناوب
 سالیانه خود در آمل برای رسیدگی به حسابهای مالیاتی ناحیه غالباً با طالباً مربوط و مأنوس
 بوده و به او نظر التفات داشته است. از قرار معلوم وقتی شاعر در وصول به حضور ممدوح از
 موقع مقرر تأخیر کرده بود این قطعه را که به زبان اهل قلم و انشاء بیش از سخن ارباب طبع
 نزدیک میباشد در عذر این تأخیر گفته است: میرابوالقاسم مردی بی کبر و درویش مسلک و
 متواضع و صاحب‌دل بوده و از تضریح بدانچه سلسله جناب نظم این قطعه عذرخواهی بوده
 درینج و رزیده و شعر طالب را به مجموعه خود برده است.

طالب و میرابوالقاسم ترشیزی

قطعه دیگری از طالباً که در صفحه ۱۳۲ دیوان چاپ تهران از بیت ۳۹۴۶ تا بیت ۳۹۵۱
 کتاب شامل آن میباشد، در همین مجموعه به خط دست شاعر که نستعلیق بسیار زیباییست چنین
 ثبت شده:

«در سوء مزاج نواب مستطاب معلی الانقاب صاحبی ام خلد ظله العالی گفته شد:

هم تودانی که بر این دلشده چون میگردد
 بل مقارن به شهور و به سنون میگردد
 غور کن غور که عمرش چه زبون میگردد

صاحباً مدت هجر تو که دوران بلاست
 لحظه مقرونش به ایام نه و اسبوعات (کذا)
 تو سقیم، این فدوی زنده و آنگاه صحیح

مست حرمان چونظر میکنند ازوادی شوق
شبم زبیق میبارد بر سبزه آه (کذا)
بوکه جانس نرمد از تن با روز وصال
دیگ مغزش ز تف هجر میگیرد جوش
مجملا بی سو ز دامن ز پسی طره آه
اینک ازمرهم وصلش دل داغی به کف آر

همره محمل ، صد قافله خون میگذرد
چون بهدشت دل بی صبر وسکون میگذرد
اکثر اوقات حیاتش به فسون میگذرد
قلقل سودا زین طاس نگون میگذرد
شعله داغ درونش ز برون میگذرد
ورنه آشوب دماغش ز جنون میگذرد

این قطعه باحذف ایات دو و پنج و شش دردیوان چایی نقل شده و به قول مرحوم بهار که در مورد دیوان شعر چایی یکی از بزرگان معاصر به گوشه میگفت خط طالبا در این قطعه بر شعر او ترجیح دارد.

در دنبال همین قطعه این رباعی را به همان خط زیبا نوشته است :

«درصحت نواب مستطاب صاحبی ام گفته شد :

برهمزن بزم دل، تب، آن گمشده نام
صحت عذرش بخواست، اونیز ز شرم
تا یافت به محفل تنت بار سلام
مشت عرقی گشت و برون زد ز مسام
غلامك كمترين طالب»

بیماری میرابوالقاسم و شعر طالب

این قطعه و رباعی پیوسته بآن که به خط نستعلیق زیبایی طالبا در مجموعه حدیقه فیض یا دریای جواهر میرابوالقاسم ترشیزی نوشته شده و شش بیت از قطعه به دیوان چایی او راه جسته و سه بیت دیگرش حذف شده است، در موقعی که میرابوالقاسم دچار بیماری و کوفت مزاج شده و از کار افتاده بود طالب آنرا سروده و احساسات خود را در باره حامی خویش نشان داده است.

میرابوالقاسم در یکی از اوراق جنگ خود راجع بدین بیماری در ذیل شعری که گوینده اش را نمیدانسته شرحی مینویسد :

«لا ادري قائله (از کتاب خواجه علی شاه ثبت شد) :

تا مادر زمانه به تأیید نه پدر
وین مهد لاجوردی ایسام را خرد
آیین حمل و وضع ولادت نهاده است
دلشاد باش کز صدف فطرت وجود
آرایش از جواهر اجرام داده است
پاکیزه گوهری چو توهر گز نزاده است.

در یوم الاثنین (روز دوشنبه) ۲۳ شهر محرم الحرام ثلاث و عشر و الف (۱۰۱۳) که از بلدة ساری بعون باری جهت تنسیق الگاء هزار جریب و فیروز کوه و هبلرود متوجه چمن

دلنشین «کیاب سر» بودید موضوع «بوستک» من اعمال «کلیجان رستاق» مازندران بهشت نشان اتفاق افتاد و در خلال این احوال مژده تبلیغ خلعت فاخره همایون اعلی را به مصحوب سعادت نصاب «اخی آقا» ملازم نواب مستطاب معلی الاقاب عالیجاهی میرزائی میرزای عالمیان با خلعت فاخره رسانید و از ورود آن انواع بشاشت و خوشحالی روی نمود و از پوشیدن آن سرمفاخرت و اعزاز از اوج سپهر شعبده باز گذرانید و بعد از پوشیدن خلعت از روی خوشحالی متوجه چمن دلنشین قریه «کیاوسر» شده مدت سه چهار ماه در آن مکان فیض آثار از دولت معدلت نواب کامیاب سپهر رکاب (شاه عباس) و توجه و شفقت بندگان عالیحضرت نواب مستطاب معلی الاقاب خداوندی و خدایگانی (میرزای عالمیان) به سیر و شکار به سر برده انواع بهجت و سرور دست داد و الحق گرد کدورت چند ساله را به صیقل آب و هوای آن موضع شریف زدود، تا آنکه حضرت حکمت پناه جالینوس الزمان لقمان الدوران (?) کمترین را به خوردن چوب چینی مأمور گردانیدند. کمترین حسب الامر به خوردن چوب چینی مشغول شد و الحق در ایام خوردن آن انواع آزار کشید و آنچه مشاهده فقیر شد در ذنبی مشقتی زیاده از آن تصور نکرده ضعف و ناتوانی به مرتبه ای داشت که چند مرتبه مرگ را به چشم دیده معاینه افتاد. نهایتش چون هنوز از حیات چند وقتی باقی و پیمانہ پرنشده بود این ضعف و بیماری به صحت مبدل گشت.

از موارد دیگری میدانیم که چوب چینی بعد از شیوع مرض آتشک یا آبله فرنگی (سفلیس) که در آغاز دوره صفویه از اروپا به عثمانی و هند و سپس ایران سرایت کرد درمان آنرا در استعمال دمکرده چوب چینی میدانستند که به عقیده اطبای آن زمان، ظهور و رواج این چوب با ورود آن کوفت نوظهور از دنیای جدید مقارن بود و این را درمان آن درد میشناختند و به صورتهای مختلف در کنار استعمال جیوه و داروهای دیگر با قید اولویت به کار میبردند. بعید نیست شکایت طالب هم از آبله و عوارض ناشی از آن در اشعار دیگرش مربوط به همین آبله فرنگی ره آورد ینگی دنیا بوده باشد.

مثنوی طالباً بخط سعیداً

میرابوالقاسم ترشیزی گویا به نشر بیش از شعر علاقه داشته و در میان اقسام شعر غزل کمتر از قصیده و قطعه مطلوب او بوده است و به همین سبب چیزی از غزلیات آغاز جوانی طالب را در حدیقه فیض خود نیاورده و تنها یکی از مثنویهای کوتاه او را که از پیش چنین مینداشتم طالب آنرا در دوران توقف هند سروده باشد، به خط سعیدای لاهیجی شاعر (که تا سال ۱۰۴۷ در قید حیات بوده) به سال ۱۰۱۳ هجری در حدیقه فیض خود ثبت کرده است با مطلع

«لمحمد طالب سلمه الله

شندم روزی از طرز آشنائی عروس نکته را برقع گشائی»
و مقطع: «چو طالب نا به کی هامون نوردی یکی بازی ز بن بیهوده کردی»
که مشتمل بر صد و پنجاه و یک بیت است.

این مثنوی در دیوان چاپی، عنوان «قضا و قدر» یافته و مشتمل بر ۱۷۷ بیت است. «سعیدای لاهیجی» که این مثنوی را در جنگ میرابوالقاسم نوشته و در پایانش نام خود را ذکر کرده، معلوم میشود مانند «طفیلی گیلانی» از شعرای حلقه ادبی میرابوالقاسم بوده و در اوراق دیگر این مجموعه هم اشعار دیگری برای او نوشته است.

انتقال میرابوالقاسم از مازندران به مشهد

میرابوالقاسم پسر امیرهاشم ترشیزی از زیردستان میرزا محمد شفیع خراسانی مستوفی بزرگ عهد شاه عباس بوده که در ولایات دارالمرز و خراسان متعهد امور مالی مملکت بوده و مدتی را زیر نظر فرهاد خان قرابانلو به عنوان وزارت او به سر میبرد. پس از کشته شدن فرهاد خان به طور مستقل متکفل مهام امور گیلان و مازندران و سپس خراسان گردیده و میرابوالقاسم را در مازندران به انجام این وظیفه از طرف خود گماشته بود که جمع میان حکومت و استیفا میکرد.

مانده دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجموعه علوم انسانی

- ۱- ابولیت طبری که در لباب الالباب تغزلی لطیف از او دیده میشود از شعرای غزنین و عهد غزنویان شمرده شده و شاید مانند مسعود سعد که به همدان منسوب و نصرالله عبدالمجید که به شهر از نسبت داده شده ابولیت هم طبری اصل ولی پرورده و آموخته خراسان بوده است. و به قول صاحب مونس الاحرار جرجانی بوده که در این صورت قضیه کیفیت دیگری پیدا میکنند.
- ۲- میرابوالقاسم طالب را در اینجا «سلطان شعرا» خوانده ولی خود او در سخن دوران جوانی خویش پاره از فخر الشعرائی برتر نگذاشته و نشان میدهد که در آرزوی منصب ملك الشعرائی از آمل تا اصفهان و مشهد و مرود و دهلی را به پای طلب می پیمود.
- ۳- خیالی
- ۴- بمالدت
- ۵- حفظ
- ۶- (بیت را ندارد)
- ۷- نه راست